



شرایط نقد کتاب نداریم

مجلات نقد کتاب که در این حوزه منتشر می‌شوند بیشتر نظریشان نقد فلسفه است. اگر نظر من را در این باره بدینانه نینید باید بگویم که از سال 1334 تاکنون با بیشتر مجلاتی که درباره نقد کتاب فعال بودند همکاری داشته‌ام. البته گاهی این همکاری زیاد و در برخی موارد کم بوده است. یکی از مجلاتی که در این باره خوب عمل می‌کرد مجله‌ای بود که دکتر ایرج افشار آن را منتشر می‌کرد و همان‌گونه که می‌دانید ایشان فردی اهل کتاب به معنای واقعی کلمه است، بدین معنی که کتابشناس، کتابدان و کتابدوست است. مجله نقد دیگری که توسط انتشاران نیل منتشر می‌شد هم مخاطب داشت. این مجله نیز با وجود حجم کمی که داشت همواره در آن مطلب داشتیم. به هر حال تجربه من در این سال‌ها می‌گوید که ما نقد حقیقی نداریم. بدین معنی که اگرچه درباره کتاب، کم و بیش می‌نویسیم اما نقد ما به کتاب بیشتر نقد صورت آن است.

ما کتاب متوسط را دوست داریم، کتابی که با فهم مشترک ما تناسب داشته باشد. ما کتابی را دوست داریم که به ما اطلاعات بدهد. در واقع ما این کتاب را ترجیح می‌دهیم و آن را بهترین کتاب می‌دانیم در حالی که کتاب باید به قول سقراط به ما نیش بزند و ما را برانگیزاند. ما این نوع کتاب‌ها را دوست نداریم. خاصیت فلسفه پرسش کردن است. ما این پرسش و سوال کردن را دوست نداریم و از کنار آن را رد می‌شویم. فلسفه برای ما معقول ثانی است. ما فلسفه را باید به ساحت اول بیاوریم و علمی‌اش کنیم. البته در اینجا علمی به معنای لفظ اصطلاحی آن نیست. علم متعلق به معقول اول و ساحت اول است. فلسفه باید به علم فلسفه تبدیل شود.

این چهره ماندگار فلسفه، به نقل قول کانت و افلاطون درباره فلسفه اشاره کرد و یادآور شد: افلاطون در طول تاریخ فلسفه و کانت در صدر مدرنیته همواره تاکید کرده‌اند که فلسفه آموختنی نیست. البته برخی می‌گویند این دو هر کدام مدرسه فلسفه داشته‌اند. همین طور است! کانت در دانشگاه تدریس می‌کرده و افلاطون نیز استاد آکادمی بوده است. هر دو فلسفه می‌آموزند و شاگردان بزرگی دارند اما منظور این دو چهره بزرگ این است که فلسفه آموختنی نیست و اگر ما آن را به علمی آموختنی تبدیل کنیم نابودش کرده‌ایم. همان‌طور که می‌دانید ارسطو بیش از استادش افلاطون یادگرفته است و اگر این‌گونه نبود ارسطو، ارسطو نمی‌شد. او به استادش درس داده است و افلاطون شاگرد ارسطو بوده است. شاگردان، استاد استادان هستند. در تاریخ ما می‌بینیم که هایدگر استاد هوسرل است. بنابراین شاگردان بزرگ به استاد می‌آموزند. زمانه ما فلسفه را به علم فلسفه تاویل کرده است. این بدین معناست که فلسفه وجود ندارد. در کشور ما خوشبختانه شمارگان کتاب‌های فلسفی بیشتر رتبه را در

میان کتاب‌ها دارند و حتی شنیده‌ام که از کتاب‌های شعر هم شمارگان بیشتری دارد اما سوال من این است که از بین حدود 600 کتابی که در حوزه فلسفه ترجمه شده چند کتاب آن مفید است و من می‌توانم آنها را بخوانم و بفهمم؟ البته من مترجمان را ملامت نمی‌کنم و دست آنها را می‌بوسم چون آنها تمرین فلسفه می‌کنند و می‌خواهند زبان فارسی را با فلسفه مانوس کنند با وجود این زبان همچنان ناپخته است. من کتابی را از وایتد که ترجمه شده بود، خواندم متأسفانه احساس کردم مترجم تنها یک پاراگراف آن را فهمیده و من هم همان یک پاراگراف را فهمیدم. البته وقتی به مترجم کتاب این را گفتم به من پاسخ داد که من همین یک کتاب را فلسفی دیدم و آن را ترجمه کردم. این صداقت برای من ستودنی است و من به او گفتم که باید در ترجمه تجدید نظر کنید. البته فکر نکنید که من نگاه بدبینانه به این موضوع دارم به هر حال من هم پرورده این کتاب‌ها و این محیط هستم و فقط به مشکلات اشاره می‌کنم.

نقد باید با همدلی و همزبانی همراه باشد. ما در کار نقد کردن مشکل داریم و تنها آسان مخالفت می‌کنیم. کسی می‌تواند هگل را نقد کند که با او ارتباط داشته باشد و شوپنهاوروار نخواهد بگوید که هگل شارلاتان است. این فرد چگونه می‌تواند عظمت هگل را درک کند؟ من اگر کانت را فیلسوف ندانم چگونه می‌توانم نقدش کنم. بنابراین باید وجهی برای فلسفه نقد قائل باشم تا بتوانم آن را نقد کنم. ما در کشور موقعیت نقد کتاب را نداریم. مجلات نقد کتاب مانند فصلنامه «نقد کتاب کلام، فلسفه و عرفان» آغاز کنندگان این راه هستند. من گاهی کتابی را درباره فلسفه می‌خوانم و می‌گویم مزخرف است! این کار فلسفی نیست. اگر بخواهم کار فلسفی کنم باید در فلسفه سیر کنم و آنجا غوطه‌ور باشم و چیزی را در ابتدا دریابم و بعد با آن مخالفت کنم. بنابراین موافقت یا مخالفت با چیزی پس از همزبانی، درک و فهم آن است.